

نبرد زندگی باشد.

در دوره جاهلیت، بسیار اتفاق می افتاد که رؤسای ادیان و کاهنان بت پرست، با ویژگیهائی از قبیل ریاکاری، تیزهوشی، فریب دادن افراد جاهل و کم تجربه، متصف بودند. اما این ویژگیها در خور کسانی بود که در کارشان دروغ و کذب و تدلیس و فریب کاری به کار ببرند، تا از آن راه منفعتی به دست آورند و بر سر جاهلان و عوام کلاه بگذارند.

اما بنی هاشم، هرگز از تیپ و سنخ چنین گروهی نبودند: نه آدمهائی شیاد و فریبکار، و نه از کسانی بودند که هم خود را فریب دهند و هم بر سر مؤمنان و معتقدان دیندار، کلاه بگذارند، بلکه بنی هاشم، کاملاً به کعبه و خدای کعبه اعتقاد داشتند. ایمان عبدالمطلب (جدّ پیامبر) به آن حدی بوده است که پسرش را در برابر «خدای کعبه» ذبح و قربانی کند. او نذر کرده بود که «اگر ده تا فرزندان او، زنده بمانند، یکی از آنان را در کعبه ذبح نماید». و آنچنان در ادای

نذرش، تلاش می نمود که سرانجام (طبق قضاوت دوره جاهلی) عبدالله را در برابر صد شتر، معاوضه نماید. طبیعی است این گونه اخلاق ایده آل با رهبری و ریاست دینی، سازگاری دارد. زیرا این گونه اشخاص به آنچه دعوت می کنند، اعتقاد دارند.*

اگر بنی هاشم، از یک خاندان اصیل و ریشه دار نبودند که بودند، شایسته بود که این گونه اخلاق را از طبیعت کار خود که رهبری دینی بود، اقتباس می کردند. و این شایستگی هنگامی بیشتر استحکام یافت که ستاره نبوت نیز از خاندان آنان درخشیدن گرفت و فرزندان بنی هاشم، این ویژگیها را نسل بعد از نسل از جدّ خود، پیامبر به ارث بردند.

* آنچه مؤلف محترم در مورد شرف و فضیلت بنی هاشم نوشته کاملاً درست است، اما نذر عبدالمطلب به کیفیتی که در تاریخ آمده، با شخصیت الهی او سازگار نیست؛ زیرا او فراتر از آن بود که به حکم کاهنان، طبق قضاوت دوره جاهلی عمل کند. همچنین قرار بوده عبدالله را در برابر بت هبل قربانی کند که باز با یکتاپرستی او سازگار نیست - مترجم.

فرزندان ابوطالب در تاریخ

برای آزمایش این حقیقت خاندانی، کافی است که نسل‌ها و فرزندان ابوطالب (فرزندان علی و فاطمه) را در تاریخ در نظر بیاوریم. بعد از ۱۰۰ سال یا ۱۴۰ سال، در این بزمه تاریخی، یک مرتبه می‌بینی، مردی از تبار علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام در تاریخ ظهور می‌کند. و دقیقاً می‌بینی که کاملاً اصل و فرع آن، با همدیگر برابر است. در همه چیز: در خلق و شجاعت و ویژگی‌های اخلاقی و تربیتی. با گذشت سالهای متمادی، صدها سال از دوران علی علیه السلام می‌فهمی که دقیقاً و بدون تردید، اینها همان صفات و اخلاق علوی است که در جدّ اینها، وجود داشته است. می‌بینی که این مرد علوی، سخن می‌گوید و به پرسش سؤال کننده، پاسخ می‌دهد، کار می‌کند، به آنچه وعده داده کاملاً وفا می‌کند.

دقیقاً مانند علی بن ابی‌طالب علیه السلام مردی است که در کلام و عمل صراحت دارد و شجاعت! این شجاعت و صراحت لهجه، این ذکاوت و بلاغت که علی و

فرزندانش از آن برخوردارند، تنها دو کلمه، آنها را تفسیر می‌کند و به عمق مفاهیم آنها دلالت می‌کند: شجاعت و تربیت.

انسانی صریح و زبانی فصیح، متانتی به تمام معنی، کمالی در خلق و خُلق، مناعتی بی‌نظیر که هرگز گردد نفعی نمی‌چرخد و همیشه بر مبنای مردانگی و استقامت رفتار می‌کند.

این خصلتها همه و همه در فرزندان ابوطالب وجود دارد: از یحیی بن عمر تا علی بن ابی‌طالب، فاصله‌ای به اندازه پنج یا شش نسل وجود دارد. اما وقتی که سیمای این سید شجاع (یحیی بن عمر^(۱)) را می‌بینی، انگار که علی بن ابی‌طالب علیه السلام با تمام وجود، در برابر چشم است، و مجسم شده است.

۱. ابوالحسن یحیی بن عمر بن الحسین بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی‌طالب، از فرزندان زید شهید، در دوره متوکل عباسی بر ضد بنی عباس قیام کرد و به شهادت رسید: ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۲۵۳ - داراحیاء العلوم، بیروت، ۱۹۶۱.

شهادت یک مورخ بصیر

ابوالفرج اصفهانی، نویسنده‌ای آموی
تبار در توصیف او می‌گوید:

«انه كان رجلاً فارساً، شجاعاً،
شديد البدن، مجتمع القلب، بعيداً عن
زهقي الشباب و ما يُعابُ به مثله».*

«او فردی سلحشور، دارای بدنی قوی،
دلی آرام، دور از هوسها و جهالت جوانی و
عاری از صفاتی که امثال او در آن سالهای
جوانی، با آنها متهم می‌شود».

ابوالفرج نقل می‌کند که او، در بغداد
اقامت داشت. عمود سنگینی در منزل
داشت، گهگاهی که به یکی از غلامان
خود غضب می‌کرد، عمود را به گردن او
آویزان می‌نمود و آحدی نمی‌توانست آن
را از او بگیرد تا خودش آرام می‌شد و آن
را از گردن طرف بر می‌داشت^(۱). گویند:

وقتی او را در جنگ بر ضد بنی عباس
محاصره کردند و گفتند که به بیت‌المال
دست انداخته است، او مقاومت
می‌کرد... تا اینکه گرسنه شد... بر او غذا
عرضه کردند از خوردن آن، امتناع نمود
و گفت: «إِنَّ عِشْنَا أَكَلْنَا»: «اگر زنده ماندیم

غذا می‌خوریم». آفرین بر این مناعت
طبع.

قیام یحیی بن الحسین

او در کوفه قیام کرد. خبر قیام او به
گوش مردم بغداد رسید، عده فراوانی
جمع شدند که با او بجنگند. گویند: «یکی
از اعراب بر سر او فریاد زد که: ای مرد، تو
فریب خورده‌ای، اینک سپاهیان سواره
می‌رسند».

او بر پشت اسبش پرید، جولانی کرد،
و به فرمانده سپاه مهاجم حمله نمود و
شمشیری به صورتش زد. و او را شکست
داد. لشکر بغداد، شکست خورده
برگشتند. یحیی مدتی همراه اصحاب خود
نشست و هیچ باکی نداشت که چه اتفاقی
می‌افتد. پس از آن، همراهان دورش جمع
شدند از جمله: هیضم العجلی که به او
اظهار علاقه می‌کرد... باز درگیری شد
هیضم‌العجلی از صحنه فرار کرد ولی
یحیی بن الحسین به تنهایی به دشمن

* مقاتل الطالبین، ص ۴۵۳.

۱. همان.

فلو شهد الهيجا بقلب ابيكم
 عداة التقى الجمعان و الخيل تمنعج
 لأعطى يد العاني أو ارتد هاربا
 كما ارتد بالقاع الظليم المهيج
 و لكته ما زال يغشى بنحره
 شبا الحزب حتى قال ذوالجهل: أھوج
 و حاشأ له من تلکم غير أنه
 أبى خطة الأمر الذي هو أسمعج
 و أين به عن ذلك؟ لا أين إنه
 إليه بعرقه الزكبين محرچ

حمله می‌کرد که سرانجام کشته شد و به شهادت رسید.

مردم، هیضم را متهم کردند که او، یحیی را تحریک کرده و او را فریب داده، و به یحیی وعده داد که او را تنها نخواهد گذاشت. اما مرد (هیضم) قسم یاد کرد که او در شکست یحیی دخالتی نداشته است. او گفت:

یحیی به تنهایی به دشمن حمله می‌کرد، من (هیضم) او را از این کار نهی کردم. ولی گوش نداد، او یکبار دیگر حمله کرد ولی متأسفانه دیدم که وسط لشکر افتاده است و کشته شده. وقتی او را دیدم، با یاران خود برگشتم^(۱).

تحریک احساس شاعران

به نقل مورخان، هیچ شهیدی از فرزندان ابوطالب به مانند یحیی بن‌الحسین، احساس شاعران را تحریک نکرده است و از همه بهتر قصیده جیمیئه ابن الرومی^(۲) است که در وصف قیام و شهادت او سروده است. قطعات منتخبی از آن قصیده چنین است:

۱. مقاتل الطالبین، ص ۴۵۴ - ۴۵۵.

۲. ابوالحسن علی بن العباس بن چریح، مشهور به ابن الرومی (۲۲۱ - ۲۸۳هـ) از شعرای معروف دوره بنی‌عباس است. ابن الرومی در شاعری ید طولانی داشته و شعرش مشحون از معانی عمیقی بود. او به مانند متبنی شاعر، معانی عمیق را اهمیت می‌داد و چندان توجهی به الفاظ نمی‌کرد. ابن الرومی قصائد زیادی دارد که از جمله آنها قصیده جیمیه او درباره همین یحیی بن‌الحسین علوی است. ابن الرومی برجستگیهای زیادی دارد. این شاعر، هجویات نیز می‌گفت. وزیر معتضد بالله او را مسموم ساخت. گویند: وقتی ابن الرومی احساس کرد که مسموم شده است، بلند شد که برود. وزیر گفت کجا می‌روی. گفت: به آنجا که فرستادی، گفت به پدرم سلام برسان. گفت: من به جهنم راه ندارم. تلخیص از وفيات الأعیان، ابن خلکان، ج ۳، ص ۳۶۴، دارالثقافه.

امر ناپسند را می‌پذیرد؟. به مانند جدش علی بن ابی طالب در معرکه‌های جنگ، (که پیش از او می‌زیست) در جنگ غوطه می‌خورد؛ زیرا شاخه از ریشه می‌روید. انگار می‌بینیم که او به مانند شیر حمله می‌کند و از حریم خود حمایت می‌نماید و هیچ ترسی به خود راه نمی‌دهد. می‌بینیم که او از اسبش فرو افتاده است و روی در خاک و پیشانی‌اش جراحت دارد.

پس درود باد به جسم او آنجا که فرو افتاد درود باد به روح او آنجا که عروج کرد ابن الرومی در وصف خود از یحیی، می‌بالغه نمی‌کند. یحیی و اجداد او، هر یک در واقع علی کوچکی بودند که از علی بزرگ (امام علی علیه السلام) تبعیت می‌کردند، یا شاخه‌ای بودند که از درخت تنومند خاندان علوی، روئیده بودند. اگر این نیرومندی و قدرت، این خصصیت‌های علوی، در عرق و ژن خاندان علوی ریشه نداشت، قطعاً بعد از گذشت قرن‌ها و نسل‌ها این چنین رجال شجاعی بار نمی‌آمدند؟! ما، بعد از قرن‌ها، در چهره و سیمای

کذاب علی فی المواطن قبله
ابی حسن و الفُضُن مِن حیث یخرج
کأنسی أراه و الرماح تنوشه
شوارع کلاشطان تدلی و تَخْلُجُ
کأنسی أراه اذ هوی عن جواده
و عُفیر بالترب الجبین المشجع
فحب به جسماً الی الأرض اذ هوی
و حَبَّ بِهَا روحاً الی الله تعرج
ترجمه:

«اگر صحنه جنگ و نبرد، به هنگامی که دو گروه متخاصم با هم درگیر شدند و اسبان در حال هجوم‌اند، قلب پرتوان پدر شما را می‌دید، قطعاً دستش را فدا می‌کرد یا فرار می‌نمود، چنانکه شتر مرغ هیجان‌زده، فرار می‌کند او هرگز فرار نمی‌کند، بلکه خود را به شعله آتش جنگ می‌زند، تا آنجا که افراد جاهل متهمش می‌کنند که او احمق است.»

حاشا که او چنین باشد، او تصمیم خود را گرفته و هرگز راهی را که زشت است در پیش نمی‌گیرد. هرگز هرگز او چنین نمی‌کند، کجا او که هم از ناحیه پدر و هم از ناحیه مادر شرف را به ارث برده بود. این